

## ایران فرهنگی - ایران سیاسی<sup>۱</sup>

دکتر حاج نورعلی تابنده

شخصیت و هویت هر ملت وابسته به فرهنگ، تمدن، عادات و رسوم اوست نه به مرزهای سیاسی که هرچند وقت به مناسبت‌های مختلفی تغییر می‌کند. فرهنگ و تمدن ایرانی همان است که نظامی را در گنجه، مولوی را در بلخ، ناصر خسرو را در افغانستان فعلی، رودکی و سوزنی و... را در سمرقند، سعدی و حافظ را در شیراز و اقبال لاهوری را در لاهور به جهان عرضه می‌دارد. امروز اگر خطوط طبیعی یا تصنعی مرزهای سیاسی را به وجود آورده است، هرگز آن اصالت فرهنگی از بین نمی‌رود: جشن نوروز را همهٔ مردم جمهوری‌های رها شده از شوروی نیز برگزار می‌کنند. جشن هزاره بوعلی سینا «حکیم تاجیک» را تاجیکستان برگزار می‌نماید.

عرف و عادات هر ملت به نسل منتقل می‌گردد. بعد از اسلام آوردن

---

۱. این مقاله در سال ۱۳۷۵ نوشته شده و در مجله گزارش، شماره ۶۴ (خرداد ۱۳۷۵) نیز به‌طبع رسیده ولی به دلیل اهمیت موضوع، عرفان ایران مجدداً به درج آن اقدام کرد.

ایرانیان، عادات و رسوم می که با مبانی اسلام مابینت نداشت باقی ماند و ایرانیان آن عادات و رسوم میراث پدران خود را حفظ کردند. عید نوروز نه تنها باقی ماند بلکه تأیید حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را نیز به دست آورد. مراسم چهارشنبه سوری نیز باقی ماند و اصولاً آنچه از رسوم قدیم ایران باقی مانده است، مسلماً با اسلام منافاتی ندارد و در طی قرون تأیید شده است و اگر منافات داشت مسلماً بعد از هزار و چند صدسال متروک می شد. کمالین که روشن کردن آتش در چهارشنبه سوری که هنوز هم با تمام قدرت باقی مانده است، گرچه یادگار دوران مذهب زردشتی است ولی در اسلام هم می توان دو تأییدیه برای آن قایل شد:

اول: آیات ۷۱ و ۷۲ سوره مریم: *وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا... ثُمَّ نُتَجَّى الَّذِينَ أَنْقَوْا...* هیچکس از شما نیست مگر اینکه وارد آن (آتش) می شود... سپس ما آنها را که تقوا داشته اند نجات می دهیم... دوم: در اخبار و احادیث از پل صراط و عبور از روی آتش سخن به میان آمده و به مؤمنین بشارت داده شده است که به سلامت و سهولت از آن عبور می کنند. رسم روشن کردن آتش و پرش از روی آن - چه در دین زردشتی و چه در دین اسلام که هر دو منبع الهی داشته و در اصول مشترکند - می تواند سمبلی از این آرزوی نهایی هر فرد مؤمن باشد. به هر جهت این رسم ملی و سایر رسوم را که از نیاکان ما مانده و از صافی اسلام در طی قرون رد شده و به جا مانده است باید حفظ کرد. سعی در متروک کردن این رسوم به جایی نمی رسد و هر که با عرف متداول جامعه به صورت ضربتی درافتد، اگر هم به صورت ظاهر در کوتاه مدت موفق شود، ولی بالنتیجه و در درازمدت مطرود ملت واقع می شود و به محض برطرف شدن فشارهای قبلی، این رسوم با قوت تمام برمی گردد. شاهد مثال کشورهای مسلمان جدا شده از شوروی سابق است که اسلام با قدرت تمام در آن ها ظهور کرده است.

یکی از عادات و رسوم ملی و رکن فرهنگی هر ملت تقویم است. روزهای شادی و یا سوگواری که برحسب این تقویم تعیین می‌گردد از عادات و رسوم ریشه‌داری است که طی قرن‌ها از نسلی به نسل بعد منتقل گردیده است. چنین است که عید نوروز - یادگار جمشید باستانی - از چنان عظمتی برخوردار است که احساسات و عواطف تمام ایرانیان فرهنگی (ساکن ایران، افغانستان، آذربایجان، عراق، تاجیکستان...) اعم از مسلمان، زردشتی، مسیحی، کلیمی و غیر آنان را به تصرف خود درآورده است. نوروز همان اول فروردین یا به عبارتی اول حمل است. تحویل شمس به برج حمل اگر قبل از ظهر باشد، آن روز و اگر بعد از ظهر باشد فردای آن روز را اول فروردین به حساب می‌آورند. امسال ساعت تحویل در تهران قبل از ظهر چهارشنبه بود و لذا چهارشنبه اول فروردین بود. در کشورهای شرقی‌تر ایران که کلاً یا اکثراً فرهنگ مشترکی با ما دارند (و حتی در شهرهای انتهای شرق ایران مانند خواف، تربت‌جام، سرخس، زابل و...) ساعت تحویل بعد از ظهر محلی بوده است و لذا عید آن‌ها پنجشنبه بوده است ولی با توجه به این که اوقات قراردادی است، نصف‌النهار تهران را که مرکز است ملاک قرار داده‌اند.

ملاک سال شمسی یک دور گردش زمین به دور خورشید و یا به اعتقاد قدما گردش خورشید به دور زمین است، اما در تقویم ایران قبل از اسلام و تا مدت‌ها بعد از اسلام محاسبه سال صحیح نبود و لذا تقویم و سال شمسی با گردش - به عقیده قدما - خورشید انطباق نداشت و لذا عید نوروز و اول فروردین تغییر زمان می‌داد. خیام، فیلسوف، ریاضی‌دان و منجم نامدار ایرانی (متوفی ۵۱۵ یا ۵۱۷ هجری منطبق با ۱۱۳۷ یا ۱۱۳۹ میلادی) با محاسبه دقیق تقویم متداول را اصلاح نمود و به نام سلطان جلال‌الدین آنرا «تقویم جلالی» نامید که از آن پس در تمام ایران

فرهنگی این تقویم معمول گردید. کشورهایمانند افغانستان، منطقه قفقاز، ترکیه، عراق، تاجیکستان و اکثر کشورهای آزاد شده از شوروی سابق نوروز را برحسب این تقویم عید گرفته و اهمیت خاصی بدان می‌دهند.

در افغانستان ماه‌های سال نیز منطبق با ماه‌های شمسی است، منتها به جای نام ماه نام برج مربوطه را قرار داده‌اند: حمل، ثور، جوزا... شوروی نیز با همه کوشش‌هایی که به کار برد تا در جمهوری‌های مسلمان تابعه خود مبانی ملیتشان را محو کند و ملیت جدیدی را که به نام «ملت شوروی» می‌خواست ایجاد کند بدان‌ها اعطا کند و در این مسیر حتی تقویم همه آن‌ها را عوض کرد، موفق نشد و ملیت اختراعی وی وجود خارجی پیدا نکرد. اعتقادات و عرف این ملت‌ها همچون آتش زیر خاکستر باقی ماند و فروپاشی شوروی مانند وزش بادی این خاکستر را کنار زد. امیدواری کاملاً منطقی می‌رفت که این کشورها با برادر فرهنگی خود یعنی ایران فعلی هماهنگ شده و همگی با هم در شکوفایی فرهنگ مادر همدست باشند؛ ولی متأسفانه چنین نشد بلکه همان مختصر اقبالی که در بدو امر از ناحیه آن‌ها به عمل آمد از بین رفت و از ما دورتر شدند و این امر احساسات ملی و مذهبی هر ایرانی را متأثر می‌سازد. دو نکته مهم که در مسیر وحدت فرهنگی کمک می‌کند تقویم واحد و خط واحد است. وظیفه‌ای که برای ما ایرانیان مقرر می‌باشد، این است که این برادران خود را از دنباله اسارت فکری شوروی نجات داده به دامن مادر فرهنگی‌شان برگردانیم. امروز چون سیاست و مرزهای سیاسی بر همه امور حکومت می‌کند، اگر خیام، بوعلی، ابوریحان، نجم‌الدین کبری را مصرأً ایرانی بخوانیم در اذهان شنونده این لغت ایرانی به «ایران سیاسی» تعبیر می‌شود و تعصب متقابلی را بر می‌انگیزد. باید تفهیم کرد که این بزرگان به همه ما و به «ایران فرهنگی» تعلق دارند نه به ایران با مرزهای سیاسی.

در مورد تقویم هم جریان این است که چند قرن بعد از خیام پاپ گرگوار سیزدهم (متوفی ۱۵۸۵ میلادی - ۹۶۳ هجری) برای اصلاح تقویم هیأتی را مأمور ساخت و این هیئت تقویم میلادی را مانند اصلاحیه خیام اصلاح نمود. آنان یا از کار چند قرن قبل خیام اطلاع نداشتند و یا از روی تعصب نامی از او نبردند و اصلاحیه خود را تقویم گرگوار (Gregorian Calendar) نامیدند که هم‌اکنون نیز از آن استفاده می‌شود. خیام گرچه اهل نیشابور بود ولی در واقع به تمدن و فرهنگ جامعه اسلامی آن روز و «ایران فرهنگی» تعلق داشت و از این رو بود که اصلاحیه او در تمام قلمرو ایران فرهنگی آن روز متداول گردید. باید به این برادران و اعضای جامعه ایران فرهنگی توصیه نمود که با کنار گذاشتن تقویم میلادی مبدأ تاریخ را از هجرت رسول اکرم (ص) برقرار سازند و تقویم اصلاحی خیام را با ماه‌های آن تقویم (فروردین، اردیبهشت، خرداد... یا حمل، ثور، جوزا...) به کار برند و سپس برای این که توهم تعصبات ملیتهای درون مرز سیاسی نرود و تصور نشود تهران در صدد سیطره خود است، و این برادران خیال نکنند که از سیطره شوروی رهایی یافته‌اند و سیطره ایران (سیاسی) قصد صید آنها را دارد، برای تشخیص اول فروردین نصف‌النهار تهران را مأخذ بگیریم بلکه به افتخار خیام و برای تجلیل از او در همه ایران و کشورهای هم‌جوار نصف‌النهار نیشابور را ملاک بگیریم.

نکته مهم دیگر خط و به دنبال آن وضع زبان است. به یاد دارم در دوران دانشجویی در پاریس با دانشجویی اهل ترکیه بحثی داشتم، وی مولوی را شاعر و عارف ترک می‌خواند. در پاسخ گفتم: کسانی مانند مولوی به جهان و بشریت تعلق دارند، ولی از این مطلب که بگذریم به چند سؤال من که پاسخ بدهی آن وقت از شما خواهم پرسید که مولوی متعلق به چه ملتی است.

پرسیدم: مقبره مولانا در قونیه است. در کتیبه‌های مزار وی سطوری نوشته شده است آیا می‌توانی آن کتیبه را بخوانی؟ پاسخ داد: آتاتورک خط ما را تغییر داد و چون آن نوشته‌ها با رسم‌الخط سابق است، نمی‌توانم آن را بخوانم. گفتم اما من می‌توانم بخوانم. ادامه دادم و گفتم: در موزه‌ها پیش‌نویس بعضی آثار مولانا به خط خود او موجود است آیا می‌توانی آن‌ها را بخوانی؟ پاسخ داد: به همان دلیل سابق‌الذکر نمی‌توانم بخوانم. گفتم: اما من می‌توانم بخوانم و از این دو پاسخ تو منصرف شده‌گناه آن را به گردن آتاتورک می‌گذارم که با تغییر الزامی خط، شما را از گذشته‌هایتان جدا کرد ولی من به شکرانه این نعمت که می‌توانم خط مولانا را بخوانم از لطف خداوند متشکرم که نوشته‌های مولانا و اشعارش اگر برایم خوانده شود، معنای آن را می‌فهمم و خود هم می‌توانم آن‌ها را بنویسم. اما آیا تو معنای آن‌ها را می‌فهمی؟ پاسخ داد: نه. بالاخره گفتم: اینک تو خود بگو، مولوی ایرانی بود یا ترک؟ در اینجا آن دانشجوی ترک ساکت شد.

نظیر تمام یا قسمتی از این مکالمه را می‌توان با برادران فرهنگی آزاد شده از شوروی سابق داشت. جشن هزاره بوعلی به عنوان حکیم تاجیک گرفته می‌شود ولی تاجیک‌ها آثار او را نمی‌توانند بخوانند. آیا آثار نظامی گنجوی در گنجه خوانده می‌شود؟ آیا آثار رودکی در سمرقند و بخارا قابل قرائت است؟ و حال آن که آنان به افتخار این همشهریان قدیم خود باید کاری کنند که بتوانند آثار آن‌ها را بخوانند و بفهمند. در خصوص این ملت‌ها و دولت‌هایشان نباید در ایرانی خواندن این نامداران تعصب به خرج دهیم، زیرا تعصب متقابل آن‌ها را برمی‌انگیزد و در تعصب متقابل هرگز نمی‌توان به وحدت رسید، بلکه باید تشویق کرد که بتوانند آثار این بزرگان را بخوانند.

متأسفانه در برخوردهای سیاسی با این دولت‌ها و ملت‌ها به جنبه ملیت که

وجه مشترک است کمتر توجه شده است. اسلام نمی تواند تکیه گاه چنین برنامه و تبلیغی باشد زیرا اولاً - چون دولت ایران مبنای مشروعیت خود را از اسلام دانسته و خود را تنها دولت حامی و مبلغ اسلام می داند، این روش توهم سلطه سیاسی را ایجاد کرده و تصوّر می شود ایران می خواهد جای شوروی سابق را در این کشورها بگیرد. ثانیاً - اسلام دارای فرق مختلفی است که با هم تعارض ایدئولوژیک دارند و حتی بعضی از آنان، شیعیان ایرانی را کافر می دانند و نقش تقریب هم هنوز چندان مؤثر نیست زیرا علمداران آن بین فریق داخل شیعه تفریق به وجود آورده و نمی توانند تقریب ایجاد کنند چه برسد به فرق غیر شیعه. و تقریب با تحیب به وجود می آید نه با تهدید و فشار. ثالثاً - دشمنان اسلام که از اتحاد ملل مسلمان و همه دارند اختلافات را دامن می زنند؛ علی هذا برای اجتناب از برخورد با این دو مانع باید مبنای روابط ما بر ملیت و غرور ملی باشد که قابل مخالفت و فرقه بندی نیست. آن گاه که این غیرت ملی در این ملت ها موجب تغییر خط شد و توانستند آثار نامورانی همچون نجم الدین کبری، مجدالدین بغدادی، نظامی گنجوی... را بخوانند و هم چنین آثار هریک از بزرگان ادب را که بخوانند، چون همه مشحون از معارف اسلامی است، گرایش اسلامی پیدا می کنند و بدین طریق است که می توان آن ها را به طور غیر مستقیم به قلمرو اسلام کشانده، اسلام را احیا کرد نه از طریق اعزام فقیه که احیاناً ممکن است اثر معکوس داشته و حتی همان رکن مشترکمان را که ملیت ایران فرهنگی است، متزلزل سازد. به جای اعزام واعظ و فقیه باید ابتدائاً عارف، حکیم، ادیب و اسلام شناس را به عنوان رابط و سفیر انتخاب کرد.